

در قسمتهای از سرآغاز منظومه "از قفس تا قاف" از قلم شاعر میخوانیم:
بازی زندگی برایم جالب بود. منظومه "از قفس تا قاف" که در زندان پلچرخی در اواسط دهه هشتاد خلق گردید، از کابل ویران به کشمیر زیبا و خونین رسیده و به کاناده سر کشیده بود. در آن روز ها تصمیم گرفتم، بر بی میلی همیشگی خود، در چاپ تمرین های ادبی ام، قائق آمده، منظومه یاد شده را که دوستان زیادی مرا به چاپ آن تشویق کرده بودند، در دسترس جامعه ادب دوستان کشور قرار دهم.

منظومه "از قفس تا قاف" که جدال تاریخی اندیشه های گوناگون را در متن تکامل اجتماعی منعکس می کند، در سیمای بیرونی، مسئله پیدایش "قهرمان" را نیز پی میگیرد و آن را خارج از قلمرو و معجزه، در نامحدوده ممکنات ولی مشروط به نیاز زمان و آگاهی، جستجو می کند.

در زندگی لحظاتی نادر پیش می آیند که انسان در جریان مطالعه تاریخ و وقایع حال و نه در نتیجه الهامی از هیچستان، می تواند قوانین حاکم بر اجتماعات بشری را ببیند، لمس کند، ببوید، بچشد، آن را فروبلعد و هضم نماید. برای من این شناخت زمانی در جانم نشست که منظومه "از قفس تا قاف" را تا به آخر خواندم و برای لحظه ای چشم فروبستم.
غلامرضا پرتوی

از قفس تا قاف
به دور از پهنه دنیای هستی
زمینی هست پر اندوه و خاموش
از آنجا رفته خورشید بهاران
زیاد زنده گی گشته فراموش

هوایی غرق و دود و ظلم و ظلمت
زمینی رفته در کام تباهی
سراسر مسلخ و میل قفس ها
همه در سرنوشت مرگ راهی

گذشته تیره و آینده تاریک
قفس، صیاد و درد و مرگ و آزار
به خون و فضله آلوده سراسر
پرو و چنگال و چنگ و بال و منقار

همه مرغان خاک آلود، لرزان
زخاطر های شان پرواز رفته
سرود شاد روی شاخساران
به دل های اسیر شان نهفته

به سر های بریده با نهادن
میان خون یاران دانه چیدن
به چشم خویش برق تیغ دیدن
صدای ناله مرغان شنیدن

چریدن، انتظار مرگ در سر:
"که کی دست قصابی پیش آید"

بگیرد گردن مرغ حقیری
به حلقش تیغ خونابی بساید

همه یکجا ولی تنهای تنها
همه یکدل ولی بسته زبان را
همه بیزار از خاموشی تلخ
همه پر از فغان، خورده فغان را

جهان شان شده این چار دیوار
ز اوج آسمان، بیگانه و دور
سپه دیوی، سپه دل، سرنوشتی
به حلق شان نهاده پای مغرور

سرای تنگ و مرغان صد هزاران
زمین پرفضله و مرغان تشنه
در آن مرغان پیر و جوجه مرغان
همه در انتظار برق دشنه

ز خاطر رفته امید خلاصی
نه پیدا در نظر، راه رهایی
نه مرغی تا که بال و پر گشاید
نماید راه پر بار نهائی

گروهی را سراب آب، گشته
گروهی طعمه خونین صیاد
شماری مرده از بی دانگی ها
شماری از وبا گردیده برباد